



محمدرضا میرشاه‌اود

صعود بی وقفه

قیمت خودرو

به وقت هشت و نیم

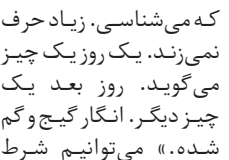
«شرط می‌بندم توی فروردین دنیا اومده.

همه خصوصیات تابلو به فروردینی رو داره! نیگاش کن! دقیقاً همون مدلیه که جون می‌ده برای اینکه زن یکی از این مردای گیج و بی‌عرضه و شل‌وول بشه». این‌ها را خواهر لوییزا دربارۀ زنی (ساندرا میلیو)

می‌گوید که لوییزا (آنوک امه) با دین او پره‌های بینی‌اش می‌لرززد و چشم‌های درشت و معصومش پشت عینک از برقی خشم، آتشفشانی و درنده می‌شوند. لوییزا چه مدل زنی است؟ می‌توانیم شرط ببندیم او چه ماهی دنیا آمده؟ تازه ۲۰سکانس پیش با او آشناشده ایم. از فیلم یک ساعتی گذشته بود که او آمد. ولی الان طوری می‌شناسیمش که انگار می‌توانیم شرط ببندیم چه ماهی دنیا آمده. شوهرش گویدو/ کارگردان(مارچلو ماسترویانی) که الان با دیدن آن زن پشت روزنامه‌ای بی‌اهمیت خودش را به آن راه زده گفته بود اگر سر صحنه فیلم به دیدنش بیاید خوشحالش کرده است و لوییزا آمده است. همین دیشب آمده است.

همان اولین لحظه که دیدمش مرا گرفت و همان اولین لحظه، چی او را دیدم؟ پیرهن خیلی سفید یقه‌بسته‌ی موقر و عینکش را که چه قدر بهش می‌آمد. همه این‌ها را با هم دیدم اما آن عینک ظریف زمخت با دسته‌های کمی پهن مشکی و قاب کائوچویی تیره که چشم‌های درشت و مهربان زن را قایم می‌کرد و نگاه آن‌ها را تغییر ماهیت می‌داد تنها نشانه در ظاهر او بود که وقتی بود با وقتی نبود همه چیز جور دیگری می‌شد.

لوییزا زن عادی‌ای است و عادی نیست. بی‌تصمیم به نظر می‌رسد و مصمم، شکننده است ولی محکم و کمی زمخت. مرموز و ساده است. همان شب اولی که از راه رسیده در غیابش گویدو از خواهر زنش می‌پرسد: «لوییزا ناگهان چش شد؟ به من ربط داره؟ تو خبر داری؟» و خواهرزنش می‌گوید: «لوییزا را



حبیبه‌جعفریان نویسنده و روزنامه‌نگار

پیچیده‌ای است. از همان‌هایی که عینک می‌زنند. از همان‌هایی که نویسنده‌ها وقتی می‌خواهند یکی از شان بسازند فکر می‌کنند باید حتماً یک عینک هم روی چشمش باشد. ولی آنوک امه‌ی هشت‌ونیم، لوییزا مخلوق فیلینی با این طایفه فرق دارد. لوییزا با این عینک به دنیا آمده. مثل ماه گرفتگی یا خالی. عینک او مثل نشانه‌ای است که آدم‌ها آن را با خودشان از آن دنیا می‌آورند. با آن و بی‌آن او زیباتر یا زشت‌تر، کم‌سوادتر یا عالم‌تر، باهوش‌تر یا عوام‌تر و خانه‌دارتر یا هنرمندتر نمی‌شود. با آن و بی‌آن او ۲ نفر می‌شود. فیلینی او را طوری ساخته که بتواند با آن عینک از خودش محافظت کند. بتواند تهنایی، تردید، مهربانی و خشمش را پشت آن قاب زیبای گران‌قیمت سیاه پنهان کند. لوییزا ۲جا عینک ندارد. وقتی دارد با گویدو گپ می‌زند و در جواب او که می‌گوید: «تو گنج منی!» می‌پرسد: «واقعا دلت برام تنگ شده بود؟» و یکی هم، وقتی هر کدام یک طرف خودشان را به خواب زده‌اند، وقتی لوییزا خشمگین است و در جواب گویدو که گفته است «توو همه‌ی آن قضاوت‌های اخلاقی‌ات! توواقعا از من چی می‌دونی؟» و لوییزا در حالی که عینکش را از چشمش برمی‌دارد می‌گوید: «همانی که نشانم داده‌ای.» لوییزا طفلکی! لوییزا خردادی یا آسانی یا بهمنی! با آن بلوز و دامن ساده‌ی پر از اصالتی جبران‌ناپذیر و بی‌رقیب و عینکی برای بهتر ندیدن چیزهایی که نشانش داده‌اند. عینکی که برای زنده ماندن به آن احتیاج دارد.

۲۵
تیر
۱۳۳۱

تاریخ‌نگار

استعفا از نخست‌وزیری

هفته آخر تیرماه سال ۱۳۳۱ شمسی یکی از هفته‌های پر حادثه‌ی تاریخی ایران معاصر است. ماجرای این هفته از دیدار دکتر محمد مصدق با پهلوی دوم در روزی چون امروز یعنی ۲۵ تیر آن سال آغاز می‌شود؛ دیداری که در آن، دکتر محمد مصدق، فهرست جدید کابینه‌اش را در حالی به شاه می‌دهد که جلوانم وزیر جنگ به‌جای نام یکی از نظامیان تائیدشده دربار، نام خود را گذاشته است. این کار با مخالفت پهلوی دوم مواجه می‌شود و دکتر مصدق هم که از موضوع حمایت مردم از خود اطمینان داشته است، پس از رسیدن به خانه، استعفا ی خود را قلمی می‌کند تا شاید بدین گونه، شاه از موضع خود کوتاه بیاید؛ اما پهلوی دوم نه تنها عقب‌نشینی نمی‌کند، بلکه به‌سرعت قوام السلطنه را به نخست‌وزیری منصوب می‌کند. البته این انتصاب با واکنش تند مردم، علما و میلیون مواجه می‌شود تا هفته‌ای تاریخی در ایران معاصر رقم بخورد؛ هفته‌ای که با قیام تاریخی ۳۰ تیر ۱۳۳۱ و بازگشت مصدق به قدرت پایان پیدا می‌کند.

حدیث روز

نیکی کردن و پنهان نمودن کار (نیک) و صبر بر مصیبت‌ها و پنهان کردن گرفتاری‌ها از گنج‌های بهشت است.

امام علی(ع)

مسافر سنت در هزاره سوم

شنبه- بسیاری از مردم ماسک نمی‌زنند و به توصیه‌های بهداشتی عمل نمی‌کنند. هر روز اخبار تلخ‌تری از گسترش بیماری و شیوع فراوان‌تر کرونا منتشر می‌شود و هر روز هم برخی از مردم بی‌اعتنا تر می‌شوند و بدون ماسک تردد می‌کنند و گاه در فروشگاه‌ها و مراکز عمومی به هم می‌چسبند و توی نفس هم می‌روند! آیا جدی بودن خطر را باور نمی‌کنند؟

یکشنبه- همین که وارد کوچه می‌شوم، از دور خامنی با پوشش کامل توجهم را جلب می‌کند که قلاده سگی سفید را در دست دارد. معمولاً کسانی را که سگ دارند با ظاهر و پوشش دیگری دیده بودم و به همین دلیل تعجب کرده‌ام؛ هیچ قضاوتی نمی‌کنم و می‌گذرم.

دوشنبه- چندین روز است دنبال کتابی از ناشر دولتی هستم. تلفنشان در اینترنت اشتباه است و نام مدیر انتشارات هم مدت‌هاست به‌روز نشده.

آب و هوا ۱۹٪	۲۴ ۳۶° ظهر
۲۷° صبح	۳۶° ظهر
۳۳° عصر	۲۸° شب

اذان ظهر ۱۲:۳۸	نیمه شب شرعی ۲۳:۴۶
غروب آفتاب ۱۹:۴۹	اذان صبح فردا ۳:۴۳
اذان مغرب ۲۰:۱۰	طلوع آفتاب فردا ۵:۲۶

جولان کرونا؛ اگر اینترنت نبود

اداره سرفصله از صفحه یک

بالاخره بعد از چند روز پیگیری و پرس‌وجو از طریق یکی از مدیران آن سازمان موفق می‌شوم با مسئول انتشارات تلفنی گفت‌وگو کنم. پاسخ‌ها و بر خورده‌ش کاملاً محترمانه است ولی هیچ شوق و اهمیتی در آن احساس نمی‌شود. به‌وضوح کارمندی است که دیروز مثلاً در قسمت کارگزینی بوده و امروز به‌واحد انتشارات آمده است. اگر بخش خصوصی بود، همین قدر راحت از کنار مشتری می‌گذشت؟

سه‌شنبه- امروز بعد از مدت‌ها تعطیل هستم و بعد از نماز خوابیده‌ام تا کسری خواب روزهای قبل را جبران کنم و قدری از خستگی و کوفتگی تنم بعد از اثاث‌کشی دیروز بکاهم که با صدای زنگ در بیدار می‌شوم. گیج و منگ گوشی ایفون را برمی‌دارم و مجبور می‌شوم با اصرار کسی که برای درست کردن لوله آب آمده، پایین بروم. ظاهراً به‌سراغ همسایه‌های دیگر هم



حجت الاسلام محمدرضا زاکری پژوهشگر دینی

که چند روز است با لوله‌کشی آب مشکل دارند، رفته. خواب آلود و کلافه از چند و چون قضیه می‌پرسم و معلوم می‌شود اصلاً نیازی به حضور من نبوده است! وقتی گلایه می‌کنم که برای چه بی‌دلیل بیدارم کرده‌اند، پیرمرد دستانی به‌صورت من می‌کشد و می‌پرسد: تو با این ریش خواب بودی؟ حالا بد‌هکار هم شده‌ام که با این ریش چرا بعد از نماز صبح به‌جای عبادت و مطالعه خوابیده‌ام!

چهارشنبه- دختر کوچکم را برای معاینه پیش پزشک برده‌ایم و به‌خاطر شلوعی مطب، چپه در بغل توی راهرو قدم می‌زنیم و منتظریم که چشمم از دور به جمله‌ای می‌افتد در تابلو زیبایی خوش نویسی که در مطب دیگر ساختمان پزشکان به دیوار زده‌اند. برعکس مطب کودکان خوشبختانه مطب تخصصی بزرگسالان خلوت‌است و بعد از اجازه از خانم منشی، قدری برای



برای من دوست داشتن آخرین دلیل دانایی است

دیدن تابلو جلومی‌روم و دوباره آن جمله را می‌خوانم؛ «برای من دوست داشتن آخرین دلیل دانایی است!» به‌یادبرخی روایات واحادیث می‌افتم که محبت را به‌عنوان هدف‌گایی معرفت و عبادت‌ذکر کرده‌اند. از منشی می‌پرسم: آیامی‌دانید این عبارت از کیست؟ با بی‌اعتنایی و سردی پاسخ منفی می‌دهد و اشاره می‌کند که تابلویی است که فردی به دکتر هدیه داده. روی تابلو هم چیزی ننوشته‌اند. همان جابا گوشی موبایل توی اینترنت جست‌وجومی‌کنم. بخشی از یک سروده سیدعلی صالحی است.

پنجشنبه- خدا بیمارزد دکتر «ویکتور الکک»، را. پیرمرد تا پایان عمرش هم از ایران حرف می‌زد. وقتی برای آخرین‌بار به‌دیدنش رفتم و او را در بیمارستان روی تخت دیدم، باز دربارۀ برنامه‌هایش برای معرفی ایران به جامعه مسیحی و نخبگان لینانی می‌گفت. در ایام میلاد امام‌هشتم(ع) یکی از سروده‌هایش در مدح حضرت ثامن الحجج را به یاد می‌آورم و برای اوفاتحه می‌خوانم.



عکس روز

عکس: نوید محمدی | میژان

شهر با دیگرها

یزد اولین شهر خشتی جهان است که در دره‌ای وسیع و خشک و محصور بین رشته کوه‌های شیرکوه و خرقان قرار گرفته است. طبق تحقیقاتی که شده، مشخص شده است که یزد بیشترین تعداد بادگیرهای ایران را دارد.

شهرها بازیگران جدید عرصه روابط بین‌الملل



سیدهادی زقانی دانش‌مهر ژئوپولسیک سیاسی دانشکده فردوسی مشهد

که اساسا بر توزیع قدرت بین دولت فدرال و دولت‌های ایالتی استوار است و در کشورهایمانند استرالیا، اسپانیا، ایالات متحده آمریکا، کانادا، هندو... با این نوع الگوی حکومتی مواجه هستیم، بر خلاف الگوی بسیط و تک‌ساخت، در نظام‌های سیاسی فدرال توزیع فضایی قدرت سیاسی و اجرایی به سطوح پایین‌تر به‌صورت یک اصل قانونی پذیرفته شده است و از این‌رو بازیگران سطوح محلی همانند شهرها زمینه‌های بسیار بیشتری را برای نقش آفرینی در سطح ملی و بین‌المللی دارند.

دیگر عامل موثر در نقش آفرینی شهرها در عرصه بین‌المللی که با عامل اول نیز مرتبط است، میزان استقلال مالی و برنامه‌ریزی مستقل شهرها و زمینه وابستگی آن‌ها به بودجه‌های دولتی است. غالباً شهرهایی که دارای ساختار بودجه مستقل و مبتنی بر درآمد‌های پایدار شهری هستند کمتر به بودجه‌های دولتی وابسته‌اند، در موضوع برنامه‌ریزی و مدیریت شهری نیز دارای آزادی عمل خیلی بیشتری هستند. درواقع، چنین شهرهایی به عرصه بین‌المللی به‌مثابه یک فرصت اقتصادی و توسعه می‌نگرد و تلاش

از همه بدتر قیمت اینترنت در ایران است که اگر چه در میانه قیمت‌های جهانی است، ولی با توجه به سطح درآمدی ما، برای مردم گران محسوب می‌شود. در مجموع به‌نظر می‌رسد که مقاومت اعلام‌نشده‌ای در برابر اینترنت و تمام لوازم آن از جمله آزادی بیان و اطلاعات و شفافیت و پاسخ‌گوئی تن دهیم؛ البته از روی عقل و علاقه!

● **البته زنده یاد نجفی هم معتقد است هر دو صورت درست است.**

● **ولی بهروز صفرزاده در «دست‌نامه ویرایش» معتقد است که بهتر است «جزو» را به معنای «یکی از» و «جزء» را به‌معنای «بخش یا قسمت» به کار ببریم.**

#زین‌قندر یارسی

- روزنامه فرهنگی- اجتماعی- اطلاع رسانی:
- صاحب امتیاز: شهرداری مشهد
- مدیر مسئول: سید هادی فیاضی
- نشانی: میدان شهدا، نیش دانشگاه ا
- دفتر مرکزی: ۵ - ۳۷۲۸۸۸۱
- تماس: ۳۷۲۸۳۱۰
- روابط عمومی: ۳۷۲۴۳۱۰
- شماره پیامک: ۷۲۸۹۰۳۰۰
- چاپ: شهر چاپ خراسان

هنری

رونمایی از گنجینه داوود رشیدی در موزه سینما



در آستانه سالروز تولد زنده‌یاد داوود رشیدی، از گنجینه این هنرمند با حضور خانواده وی در موزه سینمای ایران رونمایی شد. جوایز، اسناد، مدارک، یادگاری‌ها، وسایل شخصی وی توسط همسر این هنرمند، احترام برومند، به موزه سینمای ایران اهدا شد. گزیده‌ای از اقلام اهداشده آن مرحوم به این شرح است: تندیس خانه سینما، تندیس بیست و پنجمین جشنواره بین‌المللی تئاتر فجر، تندیس و کارت چهره‌های ماندگار از صدا و سیما، گواهی‌نامه در چه یک هنری از وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، یادمان پانزدهمین جشن خانه سینما، تندیس دهمین جشن منتقدان و نویسندگان سینمایی، لوح دیپلم افتخار از سازمان میراث،

ششم

غلامرضا بنی‌اسدی | روزنامه‌نگار

اصلاح نام اماکن هم‌نام در مشهد

آدم‌های بدی نیستیم ماشه‌دی‌ها! این را پیش‌تر هم گفتم. آخر خیلی از زائران و مسافرانی که گذرشان به مشهد افتاده و آدرس پرسیده‌اند، نه‌تنها راه به مقصد نبرده‌اند، که از ناگه‌آباد هم سر درآورده‌اند. دلیلیش «بد» آدرس دادن مردم مشهد نیست؛ بلکه در تعدد مکان‌ها و خیابان‌هایی با یک نام است. سوال‌کننده یک از چند گزینه‌رادر ذهن داردم پاسخ‌دهنده، گزینه دیگر را بنده خدایی از خود من در بلوار فردوسی، نشانی «شریعتی» را پرسیدم. من او را به میدان شریعتی (نقی‌آباد) راهنمایی کردم اما گویا مقصدش شریعتی قاسم‌آباد بوده است. بارها شده که طرف به‌دنبال ابوتر در احمدآباد بوده اما سر از طلاب‌درآورده است. به‌دنبال باهنر در وکیل‌آباد به قلعه‌خیابان رسیده و ماجراهایی از این دست. این خوب نبود. خاطرات بدی هم در ذهن مردم شکل می‌گرفت. کاری باید می‌شد تا چنین نشود و این کار را هم شورای محترم به مرحله اجرا رساند و دارد یکی یکی خیابان‌ها و اماکن هم‌نام، صاحب نام مجزا می‌شود. نام‌های جدید هم ناظر به وضعیت فرهنگی اجتماعی انتخاب می‌شود. این اقدام احترام‌برانگیز که ظاهری ساده دارد، از بسیاری آدرس‌دهی‌های نادرست جلوگیری می‌کند و مردم راحت‌تر به مقصد می‌رسند. ان‌شاء... با فراگیرتر شدن اسامی جدید، هم کسی که آدرس می‌پرسد، خواهد دانست کدام نشانی را می‌خواهد و پاسخ‌دهنده نیز، نه بر اساس برداشت خود، بلکه بر اساس برداشت واحد از نام واحد، او را راهنمایی خواهد کرد. کسی هم که سرگردان نشود، دچار آن ذهنیت‌های نادرست در باره مشه‌دی‌ها نخواهد شد و خاطرات پیشین هم جایش را به‌یاد‌های زیبا از مشه‌دو مشه‌دی‌ها خواهد داد.

زین‌قندر

علیرضا حیدری | مدرس ویراستاری

دهخدا می‌نویسد: جزو، [جُ زُو] از (ع) ۱۰. ماخوذ از تازی جُز، قطعه، پاره، حصه و بخش. ظاهراً مخفف «جزء» به همزه عربی است و چون به اسمی اضافه شود، به جای همزه، و او نویسد و گویند: جزو طلا هم طلا است. «جزو» به واو در اصل جزء به همزه است ولی شاعران نیز آن را با واو به کار برده‌اند و با کلمه عضو هم قافیه قرار داده‌اند.